

دوشنبه ۳۰ شهریور ۱۳۹۴ • سال سیزدهم • شماره ۲۴۰۳ • ۹

شرق روزنامه

اندیشه

فکر می‌کردند «سیروس ذکا» جعلی است؛ گفت‌وگو با سیروس ذکا	صفحه ۱۰
اهریمن مطلق گرایی	صفحه ۱۱
آلزامیمر، یغماگر حافظه و چهل دزد انسانیت	صفحه ۱۲

ریویو
مروری بر کتاب «فلسفه ارتباطات»
بلاغت دریونان باستان

انتشارات ققنوس به تازگی کتابی را با عنوان «فلسفه ارتباطات» منتشر کرده که درباره نظریات ارتباطی در یونان باستان است. کتاب شامل نوشتارها و مقاله‌های برگزیده نخستین همایش فلسفه ارتباطات سال ۲۰۰۲ آتن در کشور یونان است که کنستانتین بودوریس و جان پولاکاس در بخش اول کتاب از فلسفه یونانی ارتباطات و نگاه‌های جهانی دست‌چینی ارائه کرده‌اند و در بخش دوم نیز بودوریس به‌همراه تاکیس پولاکاس به فلسفه ارتباطات محض در دوران معاصر نگرسته است. در حقیقت این کتاب، تلاشی است برای تأمل در فلسفه ارتباطات در یونان. نویسندگان این جستارها با توجه به برخی پدیده‌های معاصر همچون گسترش شگفت‌آور فناوری ارتباطات عمومی یا کاربردهای فراگیر رایانه و اینترنت، نظر خود را به فرهنگ یونان و آرا و اندیشه‌های آن معطوف کرده‌اند؛ چراکه به گمان آنان این اندیشه‌ها می‌توانند در فهم شیوه‌های برقراری ارتباطات یاری کنند. در این کتاب با بهتر است گفته شود در همایش فلسفه ارتباطات آتن، سخنرانان و نویسندگان کوشیده‌اند رویکردها، مفاهیم و نظریه‌های بنیادی فلسفه ارتباطات را در شکلی قوام‌یافته، روشمند و تخصصی به بحث و نظر بگذارند. همچنین اندیشه‌های فلسفی یونان باستان را در چارچوب ارتباطات زبانی، بلاغی، میان‌فردی و فرهنگی به‌ چالش فراخوانند. از سوی دیگر، نیز آنها تلاش کرده‌اند ارتباطی دانستند و پرداختن به فلسفه در فرهنگ یونانی را در روشنایی معرف‌خواهانه به نقد، ارزیابی و تفسیر بکشانند تا مخاطب خود را با ابعاد متفاوت این گستره فکری و روشی نظام‌مند آشنا کنند. نویسندگان هماهنگ با آرایه پیچیده جهان امروز، اصولی از ارتباطات را مطرح کرده‌اند که دربرگیرنده چالش‌های میان‌فردی و ارتباطی‌ای است که سقراط به‌منزله سودمندترین عنصر برای دولت‌شهر در نظر آورده بود؛ اما آنها رؤیای سقراط را نیز که تا امروز دوهزار و ۴۰۰ سال از مرگ او می‌گذرد، حفظ کرده‌اند؛ یعنی امید به اینکه بحث‌ها، جد‌ها و تأملات همگانی با تعامل‌های گفت‌وگویی سازگار شود. ازاین‌رو، «فلسفه ارتباطات» کتابی است که

فلسفه ارتباطات
کنستانتین بودوریس، جان پولاکاس ترجمه: غلامرضا آذری و حسین کیانی
ناشر: ققنوس
قیمت: ۲۸۰۰۰ تومان

می‌کوشد مخاطب را با کلیت فلسفه ارتباطات آشنا کند؛ چیزی که در نظر نویسندگان پیش‌نیاز اصلی درک فلسفی نظریه‌های ارتباطات است. همچنین می‌کوشد بنیان‌های معرفتی نظریه‌های ارتباطات و پدیداری خاستگاه فلسفی آنها را ازاین‌حیث که چقدر معنایی قوام یافته‌اند، بررسی کند. گرچه هریک از مقالات کتاب از لحاظ رویکرد، هدف و دامنه بحث با هم تفاوت دارند، همه آنها این مفهوم را پوشش می‌دهند که مسائل ارتباطات از گذشته‌های دور و از اساس به همان شکل اولیه باقی مانده‌اند. همه آنها همان واحدهای سگانه تحلیل را خطاب قرار می‌دهند که اندیشمندان یونانی قرن‌ها پیش به آن توجه کرده بودند؛ یعنی گوینده، شنونده یا شنونده‌ها و نیز لوگوس که همان کلمه یا کلام است.

سقراط یکی از پایه‌های اصلی نظریات ارتباطی در یونان باستان است. کتاب پیش‌هایمین را منظر داشته و اصلا هر دو جلد نیز به مناسبت دوهزاروپه‌چهارمین سالروز درگذشت سقراط، به او تقدیم شده است. شاید او از نخستین نظریه‌پردازان ارتباطات یونان باستان باشد و البته بیشتر بر ارتباطات بین‌فردی تمرکز داشت. به‌طورکلی، در یونان باستان روی دو نوع از ارتباطات کار شده است که یکی بلاغت یا سخنرانی و دیگر گفت‌وگو است. ارسطو تأکید زیادی بر بلاغت دارد و افلاطون بیشتر گفت‌وگو را تشریح کرده است.

پیش‌دیگری از کتاب، مقاله‌ای در بر دارد که مقایسه‌ای است بین بلاغت در چین باستان با بلاغت در یونان باستان. در یونان، پیشروی از الگوی همیسته اصلی تفکر به یک نظم عقل‌گرایانه فراینده صورت گرفته که با رویدادهای احساس‌گرایی و ضدعقل‌گرایی در دوره پیش از سقراط تشدید شده است. اما در چین، الگوی همیسته به پارادایم رسمی تبدیل می‌شود که با آزمایش مختصری بر عقل‌گرایی، گفتمان و مقابلهتد به‌گونه‌اند لوگوس، نفس و طبیعت از لایه‌های مختلف واقعیت‌اند. آنها برخلاف وحدت‌گرایان که می‌گفتند گفتار، افکار و چیزها حالت‌های مختلفی از جوهری واحد هستند، توضیح می‌دادند که چگونه جوهر فیزیکی، ذهنی و زبانی با یکدیگر تعامل دارند؛ اما ذات واحدی ندارند؛ یعنی نه افکار را می‌تواند به طور مستقیم در زبان آشکار ساخت، نه اشیا را.

دوشنبه ۳۰ شهریور ۱۳۹۴ • سال سیزدهم • شماره ۲۴۰۳ • ۹

شرق روزنامه

اندیشه

فکر می‌کردند «سیروس ذکا» جعلی است؛ گفت‌وگو با سیروس ذکا	صفحه ۱۰
اهریمن مطلق گرایی	صفحه ۱۱
آلزامیمر، یغماگر حافظه و چهل دزد انسانیت	صفحه ۱۲

ریویو
مروری بر کتاب «فلسفه ارتباطات»
بلاغت دریونان باستان

«من درصدد فهم بهتر تناقضات سرمایه‌ام، نه سرمایه‌داری. می‌خواهم دریابم موتور اقتصادی سرمایه‌داری چطور کار می‌کند، چرا گاه به پت‌پت می‌افتد و از حرکت بازمی‌ماند و گاه چنان می‌نماید که گویی در آستانه فروپاشی است. در ضمن می‌خواهم نشان دهم چرا و با چه چیزی باید این موتور اقتصادی را تعویض کرد.» دیوید هاروی مقدمه خود بر کتاب «هفده تناقض و پایان سرمایه‌داری» را با این جملات به پایان می‌برد. او از تناقضاتی پرده برمی‌دارد که در بطن سرمایه‌داری جا خوش کرده‌اند. برای مثال، سائق سبیری‌ناپذیر آن به انباشت سرمایه بدون ابزار سرمایه‌گذاری، حکم آزارآم آن به استفاده از ارزان‌ترین روش‌های تولید که به مصرف‌کنندگانی می‌انجامد که چیزی برای مصرف ندارند. و اجبار مکرر آن به استثمار طبیعت تا سرحد انقراض. اینها تنش‌هایی‌اند که تداوم بیکاری توده‌ای، حرکت مارپیچی و نزولی روپسا و ژاین و نوسانات متزلزل به سوی چین و هند را تحکیم می‌کنند.

چنین نیست که همه تناقضات سرمایه بد باشند. این تناقضات می‌توانند به ایداعاتی بینجامند که سرمایه‌داری را منعطف و علی‌الظاهر دائمی و پایدار کند. ولی ظواهر گول‌زننده‌اند؛ می‌توان بسیاری از تناقضات سرمایه را مدیریت کرد اما برخی از آنها جامعه ما را به کابم مرگ می‌کشند. «هفده تناقض و پایان سرمایه‌داری» می‌تواند بی‌پرده جهان پیرامون ما را نمایان کند و مانیفستی باشد برای تغییر آن. مقصود هاروی از تناقض نه به معنای ارسطویی آن بلکه به آن مناسبت که دو نیروی ظاهرا متضاد هم‌زمان در یک وضعیت خاص، یک موجودیت، یک فرایند یا واقعه‌ای مشخص وجود دارند. او آنها را بر سه دسته می‌داند: بنادین، سیال و خطرناک. البته نباید گفت تناقضاتی را برجسته کند که مختص شیوه گردش و انباشت سرمایه‌اند، نه تناقض‌های فراگیر درون سرمایه‌داری همچون تناقض‌های نژادی و جنسی. سرمایه‌داری معاصر از تبعیض جنسی و خشونت تبعیض می‌کند و به باور هاروی اینن تناقض‌ها از اهمیت زیادی برخوردارند، ولی چیز خاصی درباره نحوه کار موتور سرمایه به ما نمی‌گویند. در نتیجه او گردشت و انباشت سرمایه را به‌عنوان «مدار بسته‌ای» در نظر می‌گیرد تا تناقض‌های درونی سرمایه مشخص شود.

سرمایه‌داری همواره می‌کوشد حدود بیرونی خود را از طریق «راه‌حل‌های قضایی» گسترش دهد و جغرافیای آن نظام را به حدی برساند که ملت‌ها و مردمانی بیرون از دایره خویش را نیز دربرگیرد.

اینکه سرمایه‌داری بتواند همچنان خود را گسترش دهد محل سؤال است ولی به باور هاروی در آینده میان‌مدت چنین چیزی بعید است: حدود و ثغور سرمایه‌داری نمی‌تواند از این فراتر رود و پیام بحران مالی اخیر همین نکته است.



سرمایه ناتوان‌اند. آنها در برابر ۳۰ سال هجوم ایدئولوژیک و سیاسی راست از پای درآمده‌اند، درحالی‌که سوسیالیسم دموکراتیک بی‌اعتبار شده است. فروپاشی تنگ‌آور کمونیسم موجود و «مرگ مارکسیسم» پس از ۱۹۸۹ اوضاع را بدتر کرد. آنچه اکنون از چپ رادیکال باقی‌مانده عمدتاً خارج از کانال‌های نهادین یا سازمان‌یافته یا پوزنیسون عمل می‌کند، به این امید که فعالیت‌های خُردمقیاس و کنش‌گری محلی درنهایت بتوانند، درجمع، نوعی بدیل کلان مناسب به وجود آورند. این چپ، که در عین شگفتی بازتاب‌دهنده یک اخلاق ضددولت‌گرایی اختیارگر و حتی نولیبرالی است، از نظر فکری توسط متفکرانی تغذیه می‌شود مانند میشل فوکو و همه کسانی که تکه‌پاره‌های پسا مدرنیسم را تحت ثروت بسیار نامفهوم پساساخت‌باوری جمع‌آوری کرده‌اند، مفهومی که هوادار سیاست هویت فردی است و از تحلیل طبقاتی پرهیز می‌کند. چشم‌انداز و فعالیت‌های خودگردان گرایانه (autonomist)، آتاریستی و محلی‌گرایانه همه‌جا آشکار است. ولی تاآن‌جاکه این چپ در بی‌تغییر جهان بدون درست‌گرفتن قدرت است، به‌چالش‌کشیدن توان یک طبقه سرمایه‌دار بیش‌ازپیش منسجم و توانگرسالار برای استیلای بی‌قیدوشرط بر جهان دشوار خواهد شد. این طبقه‌حاکم جدید از پشتیبانی دولت امنیتی و نظارتی‌ای برخوردار است که از به‌کارگیری نیروی پلیس خود برای سرکوب کلیه اشکال مخالفت، تحت مبارزه با تروریسم، هیچ ابایی ندارد. در این شرایط است که من این کتاب را نوشته‌ام. شیوه رویکردی که برگزیده‌ام تا حدودی غیرمتعارف است، ازاین‌رو که شیوه مارکس ولی نه لزوما رهنمودهای او را دنبال می‌کند و بیم آن دارم که این امر سبب شود خوانندگان از بحث‌هایی که مطرح شده با پیگیری استقبال نکنند. ولی اگر بخوایم در این دوران سترون فکری از وقفقه کنونی در تفکر سیاست‌ها و اصول سیاسی-اقتصادی رها شویم، روشن است که به چیزی متفاوت در زمینه شیوه‌های تحقیق و برداشت‌های ذهنی نیاز خواهیم داشت. هرچه باشد، موتور اقتصادی سرمایه‌داری بی‌شک دچار گرفتاری‌های فراوانی است؛ پت‌پت‌کنان و با این احتمال که هردم از کار بازنماید به حرکت ادامه می‌دهد، یا این‌جا و آن‌جا بی‌هیچ اختطاری می‌پُکد و نیازمند تعمیر اساسی می‌شود. در میان امید به یک زندگی سرشار از نعمت و فراوانی برای همگان در ادامه راه، نشانه‌های بسیاری از خطر در پس هر پیک به چشم می‌خورد. به نظر نمی‌رسد کسی توانایی درک روشن این نکته را داشته باشد که سرمایه‌داری چگونه رفتار چنین اوضاع نابه‌سامانی شده است چه برسد به اینکه به چرایی آن فکر کند. اوضاع اما همیشه چنین بوده است. چنان‌که مارکس زمانی بیان داشت، بحران‌های جهانی همیشه «تراکم واقعی و انطباق اجباری» تناقض‌های اقتصاد بورژوایی» بوده‌اند. حل‌کردن آن تناقض‌ها باید نکتات بسیاری را درباره مسائل اقتصادی‌ای که این چنین گریبان‌گیر ما شده‌اند، آشکار سازد. این‌کار بی‌شک ارزش کوششی همه‌جانبه را دارد.

همچنین به نظر می‌رسید که تبیین اجمالی بی‌آمده‌های احتمالی و نتایج سیاسی ممکن ناشی از کاربرد این شیوه مشخص تفکر در جهت درک اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری امری درست باشد. این نتایج ممکن است در نگاه نخست محتمل به نظر نیایند، چه رسد به اینکه عملی باشند یا از نظر سیاسی خوش آیند. ولی مطرح‌کردن بدیل‌ها، هرچند بیگانه به نظر آیند و به‌کارگرفتن‌شان در صورت لزوم، اگر شرایط حکم کند، امری حیاتی است. از این راه می‌توان پنجره‌ای گشود به سوی حیطه کاملی از امکانات دست‌نخورده و درنظرگرفته‌نشده، اما نیازمند یک تربیون آزاد هستیم - چیزی هم‌چون یک هم‌آیش جهانی - که بررسی کند سرمایه کجا قرار دارد، کجا ممکن است برود و در مورد آن چه باید کرد. امید من این است که این کتاب کوتاه ادای سهمی به این بحث باشد.

پی‌نوشت:

۱- R&D، بنا به تعریف «سازمان همکاری اقتصادی و توسعه»، تحقیق و توسعه به «کار خلاقانه‌ای گفته می‌شود که به‌طور نظام‌مند انجام می‌شود تا به دانش موجود بیفزاید و این دانش را برای ابداع کاربردهای تازه به کار گیرد».

۲- Oxfam، کنفدراسیونی مرکب از ۱۷ سازمان فعال در ۹۴ کشور جهان که برای رفع فقر و نابرابری تلاش می‌کند - م.

3- Karl Marx, Theories of Surplus Value, Part 2, London, Lawrence and Wishart, 1969, p. 540.

ماست و در سوی دیگر، احیای گونه‌ای، معمولاً کم‌رنک، از سیاست کینزی توسعه مبتنی بر سمت تقاضا و تأمین مالی از راه ایجاد بدهی (مانند چین) قرار دارد که یکی از مؤلفه‌های اصلی‌اش نادیده‌انگاشتن تأکید کینز بر بازتوزیع درآمد در میان طبقات پایین جامعه است. گذشته از اینکه کدام سیاست دنبال شود، نتیجه به نفع باشگاه‌میلیاردرهاست که اکنون توانگرسالاری هرچه نیرومندتری را هم در درون کشور و هم (مانند روبرت مرداک) در صحنه جهانی شکل می‌دهد. در همه‌جا، ثروتمندان هرذیقته ثروتمندتر می‌شوند. ثروتمندترین صد میلیاردر جهان (از چین، روسیه، هند، مکزیک و اندونزی و همچنین از مراکز سنتی ثروت در ایالات‌متحد و اروپا) تنها در ۲۰۱۲ مبلغ ۲۴۰ میلیارد دلار به ثروت خود افزودند (ثروتی که بنا به محاسبه اکسفم، برای پایان‌دادن یک‌شنبه به فقر جهانی کفایت می‌کند). برعکس، رفاه توده‌های مردم در بهترین حالت ثابت مانده یا به احتمال بیش‌تر کاهش می‌فرایند، اگر نه فاجعه‌آمیز (مانند یونان و اسپانیا). را تجربه می‌کند. چنین به‌نظر می‌رسد که این‌سار یک تفاوت بزرگ نهادین، نقش بانک‌های مرکزی و نقش پیشاز اگر نه مسلط بانک مرکزی آمریکا، در صحنه جهانی است. ولی از آغاز ظهور بانک‌های مرکزی (که در مورد انگلستان به ۱۶۹۴ بازمی‌گردد)، نقش آنها حفاظت و نجات بانک‌دارها بوده نه مراقبت از رفاه مردم. این حقیقت که ایالات‌متحد توانست از نظر آماری در تابستان ۲۰۰۹ با بحران خارج شود و اینکه بازار سهام تقریباً همه‌جا توانست زیان خود را جبران کند، از همه‌نظر مربوط به سیاست‌های بانک مرکزی آمریکا بوده است. آیا این نشانی است از ظهور یک

جهان به‌طورکلی دست‌خوش یک قطب‌بندی اساسی شده است: در یک سو استمرار، اگر نکوییم تعمیق، راه‌حل‌های نولیبرالی، پولی و متکی بر نظریه سمت عرضه و در سوی دیگر، احیای گونه‌ای از سیاست کینزی توسعه مبتنی بر سمت تقاضا و تأمین مالی از راه ایجاد بدهی
دیوید هاروی نویسنده و محقق
هفده تناقض و پایان سرمایه‌داری

سرمایه‌داری جهانی تحت مدیریت استبدادی مدیران بانک‌های مرکزی جهان که وظیفه‌شان پیش‌ازهرچیز حفاظت از قدرت بانک‌ها و توانگرسالاران است؟ اگر چنین باشد، پس دیگر نباید امید چندانی به حل مسائل کنونی اقتصادهای راکد و سطح زندگی روبه‌افول توده مردم جهان داشت.

دک کنار همه این‌ها هرسوادی زیادی نیز پیرامون امید به ترمیم رکود اقتصادی کنونی از طریق فن‌آوری وجود دارد. اگرچه به‌کارگیری جمعی از فن‌آوری‌ها و اشکال سازمانی نوین همواره نقش مهمی در تسهیل خروج از بحران‌ها ایفا کرده، ولی این نقش هیچ‌گاه تعیین‌کننده نبوده است. امروزه تمرکز همراه با امید بر سرمایه‌داری «دانش‌بنیان» (و در پیشاپیش آن مهندسی زیست‌پزشکی و ژنتیکی و هم‌چنین هوش مصنوعی) قرار دارد. ولی نوآوری همواره شمشیری دولبه است. دیدیم که در دهه ۱۹۸۰ اتوماسیون، صنعت‌زدایی آورد طوری که شرکت‌هایی مانند جنرال‌موتور (که در دهه ۱۹۶۰ کارگران اتحادیه‌ای و با دستمزد زیاد را در استخدام داشت) حال دیگر جای خود را به انواع وال‌مارت (با نیروی کاری وسیع با دستمزد کم و عدم عضویت در اتحادیه‌های کارگری) داده‌اند که بزرگ‌ترین کارفرمایان بخش خصوصی در ایالات متحد هستند. اگر فوران کنونی نوآوری اصولاً نشان‌دهنده جهتی خاص باشد، بی‌شک حرکت به سوی کاهش فرصت‌های شغلی برای کارگر و افزایش اهمیت کسب رانت از حق مالکیت فکری برای سرمایه مد نظر خواهد بود. ولی اگر همه بکوشند با رانت زندگی کنند و هیچ‌کس برای تولید چیزی سرمایه‌گذاری نکند، آن‌گاه سرمایه‌داری به‌وضوح نوع کاملاً متفاوتی از بحران را پیشاری خود خواهد داشت.

تنها نخبگان سرمایه‌دار و هواداران روشنفکر و آکادمیک آنها نیستند که در ایجاد گسستی رادیکال با گذشته‌شان یا ارائه تعریفی کارآمد برای خروج از بحران درنداک رشد کنند، رکود ممتد، بیکاری زیاد و واگذاری حاکمیت دولت به قدرت صاحبان اوراق قرضه ناتوان به‌نظر می‌رسد. نیروهای چپ سنتی (احزاب سیاسی و اتحادیه‌های کارگری) آشکارا از ایجاد مخالفتی منسجم در برابر قدرت

مقدمه دیوید هاروی بر کتاب «هفده تناقض و پایان سرمایه‌داری»

بحران سرمایه‌داری و این‌بار

ترجمه: خسرو کلانتری، مجید امینی

دیوید هاروی، فیلسوف مارکسیست و نظریه‌پرداز شهری، در سال‌های اخیر بسیار راجع به بحران مالی ۲۰۰۸ نوشته است. مهم‌ترین آنها کتاب «معمای سرمایه و بحران سرمایه‌داری» (۲۰۱۰) است که ترجمه فارسی آن نیز به قلم مجید امینی منتشر شد. هاروی در این کتاب با تشبیه سرمایه به جریان خون در بدن می‌کوشد چگونگی گردش سرمایه را در بدن جامعه سرمایه‌داری نشان دهد. به بازار می‌آید. اهمیت این کتاب به‌خصوص با تحولات اخیر در اروپا و فرازوفرود سیریزا، بودموس، حزب کارگر بریتانیا و در نگاه کلی‌تر، شکل‌گیری شیوه‌های گوناگونی از مقاومت در برابر نولیبرالیسم جهانی مشخص می‌شود. به اعتقاد دیوید هاروی، نمی‌توان تنها از منظر نولیبرالیسم و ثنوق آن بر جامعه بحث کرد بلکه سی سال هجوم ایدئولوژیک و سیاسی راست، نیروهای سنتی چپ را از پای درآورده است. ناتوانی چپ در شکل‌دهی به بدیلی در دسترس از جمله عناصر شکل‌دهنده بن‌بست کنونی است. از نظر هاروی، آنچه اکنون از چپ رادیکال باقی‌مانده عمدتاً خارج از کانال‌های نهادین یا سازمان‌یافته یا پوزنیسیون عمل می‌کند، به این امید که فعالیت‌های خُردمقیاس و کنش‌گری محلی درنهایت نوعی بدیل کلان مناسب به وجود آورند. حال آنکه این شکل از مقاومت بدون در دست‌گیری قدرت به سختی توان به‌چالش‌کشیدن طبقه سرمایه‌دار بیش‌ازپیش منسجم را دارد. اما پرسش آن است که تجربه سیریزا و قدرت‌گیری نیروهای ضدریاضتی در سرتاسر اروپا شاهی است بر آنکه مبارزه در راه قبضه دولت نیز با اما و اگرهای خود روبه‌روست و تناقض‌های چپ را بیش‌ازپیش عیان می‌کند. تناقض‌هایی که چپ رادیکال هرگز از مواجهه با آنها ابایی نداشته است.

■ ■ ■

بحران‌ها برای بازتولید سرمایه‌داری امری ضروری‌اند. در جریان بحران است که ناپایداری‌های سرمایه‌داری به چالش کشیده می‌شوند، تغییر شکل می‌یابند و از نو طراحی می‌شوند، تا نسخه جدیدی از ماهیت سرمایه‌داری ارائه دهند. بسیاری تلاشی و ویران می‌شوند تا راه را برای تازه‌واردها بکشایند. چشم‌اندازهایی که زمانی مولد بودند به زمین‌های بایر صنعتی تبدیل شده‌اند، کارخانه‌های کهنه تخریب می‌شوند یا برای کاربردی جدید تغییر می‌یابند، محله‌های کارگری به‌نشین می‌شوند. از سوی دیگر، مزارع کوچک و زمین‌های دهقانن جای خود را به کشاورزی صنعتی در مقیاس وسیع یا کارخانه‌های غرزه ویرق جدید می‌دهند. مناطق تجاری، مراکز «تحقیق و توسعه» و انبارهای عمده و مراکز توزیع همه‌جا در میان خانه‌های هم‌شکل پراشهری پراکنده‌اند، خانه‌هایی که با بزرگراهایی با تقاطع‌های شبدری با هم مرتبط‌اند، شهرهای مرکزی با هم در رقابت‌اند؛ با بلندی و جذابیت برج‌های اداری و اسطوره‌های بدون بنهای فرهنگی‌شان، با مجتمع‌های عظیم و پرشمار خریدشان و چوکگی گسترش آنها در شهرها و نیز در پراشرها و اینکه چطور برخی از آنها، در دنیایی که اجباراً جهان‌وطنی شده، برای گذر گروه‌های بی‌شمار گردشگر و مدیران عامل شرکت‌ها، حتی افراد محله‌های خصوصی خود را دارند. زمین‌های کلغ و محله‌های محصور ادعایی ایالات متحد را اکنون می‌توان در چین، شیلی و هند یافت. در تضاد با محله‌های اشغالی و خودساخته بی‌دروپیکری که به‌طوررسمی با عنوان زاغه، فاولا (favela) یا باریوس پوبرس (Barrios pobres) مشخص شده‌اند.

ولی آنچه در مورد بحران چنین تکان‌دهنده است بیش‌ازآنکه در پیکربندی مجدد همه‌جانبه چشم‌انداز فیزیکی باشد، در تغییرات چشمگیر در شیوه‌های تفکر و ادراک، در نهادها و نظریات حاکم، وابستگی‌ها و فرایندهای سیاسی، ذهنی‌گری‌های سیاسی، اشکال فناوری و سازمانی، مناسبات اجتماعی و در سنت‌ها و سلیقه‌های فرهنگی‌ای نهفته است که زندگی روزانه را تحت‌الشعاع قرار می‌دهند. بحران‌ها برداشت‌های ذهنی ما از جهان و از موقعیت‌مان در آن را از اساس دگرگون می‌کنند. و ما، به‌عنوان شرکت‌کنندگان و ساکنان بی‌قرار این جهان نوظهور نوین، باید خود را، خواسته یا ناخواسته با اوضاع جدید وفق دهیم. حتی زمانی که با عملکرد و نظریات حاکم، وابستگی‌ها و فرایندهای سیاسی، درهم این جهان می‌افزاییم. در بحبوحه یک بحران، تشخیص اینکه راه خروج چه می‌تواند باشد دشوار است. بحران‌ها وقایعی منفرد نیستند. هرچند آغازگر مشخص خود را دارند، اما شناخت جابه‌جایی‌های عظیم ساختاری‌ای که به نمایش می‌گذارند سال‌ها طول می‌کشد. بحران بسیار کش‌داری که با سقوط بازار سهام در ۱۹۲۹ آغاز شد، تنها در دهه ۱۹۵۰، پس از گذار جهان از رکود دهه ۱۹۳۰ و جن بحران جهانی دهه ۱۹۴۰ بود که بحران پایان گرفت. به‌همین ترتیب، بحرانی که علائم وجودش با ناآرامی در بازار بین‌المللی ارز در اواخر دهه ۱۹۶۰ و وقایع ۱۹۶۸ در خیابان‌های بسیاری شهرها (از پاریس و شیکاگو گرفته تا مکزیکوسیتی و بانکوک) نمایان شده بود، تنها در اواسط دهه ۱۹۸۰ بود که خاتمه یافت و آن هم با پشت‌سرگذازن سقوط نظام پولی بین‌المللی برتون وودز - برقرار شده در ۱۹۴۴ - در اوایل دهه ۱۹۷۰ و پس از یک دهه ناآرام از مبارزات کارگری در سال‌های ۱۹۷۰ - و ظهور و تثبیت سیاست نولیبرالی در دوران ریگان، تاجر، گول، پینوشه و سرانجام دنگ در چین. با بازاندیشی چندان دشوار نخواهد بود که بسیار پیش‌ازآنکه بحران در برابر چشم‌همان فوران کند، نشانه‌های پرشمار مشکلات پیش‌رو را تشخیص دهیم. برای مثال، افزایش ناگهانی نابرابری در ثروت و درآمد پولی در دهه ۱۹۲۰ و ترکیدن حباب دارایی‌ها در بازار مستغلات در ۱۹۲۸ در ایالات متحد نشانه‌ای بود از سقوط ۱۹۲۹. درواقع، نحوه خروج از یک بحران بعد بحران‌های آتی را در خود دارد. مالبه‌گرای جهانی، رهاشده از قید نظارت و انشباع‌شده از بدهی، که در دهه ۱۹۸۰ و به‌عنوان راهی برای حل اختلافات با نیروی کار از طریق تسهیل تحرک و پراکندگی جغرافیایی آغاز شد، سرانجام کار خود را در سقوط بانک سرمایه‌گذاری لیمن برادرز در ۱۵ سپتامبر ۲۰۰۸ یافت.

در زمانی که این سطور نگاشته می‌شود بیش از پنج سال از آن واقعه می‌گذرد، واقعه‌ای که سقوط‌هایی آشکارگونه دربی داشت. اگر گذشته را هنمایی باشد، انتظار دیدن نشانه‌هایی آشکار از شکل احتمالی یک سرمایه‌داری تجدیدحیات‌یافته - اگر اصولاً چنین چیزی ممکن باشد- توقعی نابه‌جا خواهد بود. بااین‌حال تابه‌امروز دیگر باید تشخیص‌های متفاوتی برای بروز مشکلات موجود و پیشنهادهای فراوانی برای بهبود اوضاع مطرح شده باشد. ولی آنچه تعجب‌آور است کمبود اندیشه یا سیاست‌های جدید است. جهان به‌طورکلی دست‌خوش یک قطب‌بندی اساسی شده است: در یک سو (مانند اروپا و ایالات متحد) استمرار، اگر نکوییم تعمیق، راه‌حل‌های نولیبرالی، پولی و متکی بر نظریه سمت عرضه را داریم که در تأکیدشان بر ریاضت اقتصادی به‌عنوان داروی مناسب برای علاج تمام مشکلات